روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۴۷۲

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

صفحه آخر

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی
حافظ

■ حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
کار نیک، برترین غنیمت‌هاست.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۵ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۳۴
■ اذان مغرب: ۱۹:۵۳ ■ نیمه‌شب شرعی: ۰۰:۲۱
■ اذان صبح: ۵:۰۹ ■ طلوع آفتاب: ۶:۳۶

■ صاحب امتیاز: **مؤسسه همشهری**
■ مدیرمسئول: **عبدالله گنجی**
■ سردبیر: **دانیال معمار**

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه تورج، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ چاپ: همشهری
■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

توزیع و اشتراک:
موسسه نشرگستر امروز نوین
■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

سازمان آگهی‌ها و نیازمندی‌ها:
■ خیابان قائم‌مقام فراهانی، میدان شعاع، خیابان شهید خدری
شماره ۲۹ - طبقه اول ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۷۰۰ - ۸۸۸۶۱۸۱۹

گرینویچ

سرقت پل ۲۰متری

بیهار: سارقان در هند و در لباس مأموران شهرداری پلی ۲۰متری را دزدیدند. به گزارش ان‌دی‌تی‌وی، آنها برای جدا کردن بدنه فلزی این پل از دستگاه‌های برش جوشکاری پیشرفته و بیل مکانیکی استفاده کردند و ساعت‌ها آنجا مشغول کار بودند. ارشاد کمال، مهندس شهرداری این منطقه در این‌باره گفت: به گفته اهالی روستاهای اطراف این افراد با لباس فرم در محل حاضر شدند و پیشرفته بودن تجهیزات آنها جای شکی برای افراد محلی باقی نگذاشت که آنها از کارکنان دولت هستند. پل یادشده که از سال ۱۹۷۲میلادی تا به حال روی این رودخانه بنا شده برای اهالی منطقه از اهمیت بالایی برخوردار است و بازسازی آن ممکن است سال‌ها به طول انجامد. ایالت بیهار یا بهار که این سرقت در آن روی داده دومین ایالت بزرگ هند و جمعیت آن ۱۰۵میلیون نفر است. همچنین فقر یکی از واقعیت‌های جداناشدنی این ایالت به شمار می‌آید.

حل معمای گوی درخشان

آلاسکا: حوالی ساعت ۵ صبح در تاریخ ۲۹مارس گویی درخشان در آسمان آلاسکا ظاهر شد که افزون بر دوربین‌های مداربسته شاهدان عینی بسیاری هم آن‌را مشاهده کردند و اکنون دانشمندان راز آن‌را کشف کردند. به گزارش ایسنا، «لزلی اسمالوود»(Leslie Smallwood) یکی از ساکنان فیربنکس(Fairbanks) که شاهد این رویداد بود، به پایگاه خبری محلی گفت: به‌نظر می‌رسید چیزی درون آن درحال چرخش است. او افزود: این گوی بسیار از ماه کامل بزرگ‌تر بود و از شمال شرقی به سمت جنوب غربی حرکت می‌کرد. اکنون اما دانشمندان ثابت کردند که این گوی در واقع بقایای سوخت یک موشک چینی بوده است. یک دوربین شکاری خودکار تصاویری از این گوی درخشان که از مقابل شفق قطبی عبور می‌کرد را ثبت کرده بود.

زمین؛ برنده بلیت بخت‌آزمایی

پاریس: با وجود خبرهای بدی که درباره زمین و محیط‌زیست منتشر می‌شود این بار خبر رسید زمین برنده واقعی بلیت بخت‌آزمایی ۲۱۷میلیون دلاری لاتاری بزرگ یورومیلیونر بود. به گزارش ایندیپندنت، مردی فرانسوی که این رقم هنگفت را برنده شد تقریبا تمام آن را صرف بنیادی خواهد کرد که با هدف حفظ محیط‌زیست کار می‌کند. گای درباره انگیزه‌اش از این اقدام به روزنامه فرانسوی «لوپاریزین» گفت: «من اعتقاد دارم که اولویت امروز نجات سیاره زمین است و همه باید برای آن اقدام کنیم. این یک وضعیت اضطراری است. اگر کاری در این زمینه انجام نشود، همه اقدام‌های دیگر بیهوده خواهد بود زیرا اصلا وجود نخواهیم داشت.» او با بیان اینکه هنوز می‌تواند ناباوری خود را از برنده شدن در این لاتاری به یاد بیاورد، گفت بعد از اینکه مشخص شد این یک‌رؤیا نیست، تصمیم خود را گرفت تا از پول به بهترین شکل استفاده کند. به‌گفته این برنده خوش‌شانس، بیشترین پولی که از بخت‌آزمایی به‌دست آمده در بنیاد محیط‌زیستی گذاشته شده است و مابقی نیز به‌تدریج در این مؤسسه سرمایه‌گذاری خواهد شد.

موزه‌گردی بعد از نیمه شب

نگاه

فاطمه عباسی
روزنامه‌نگار

شب‌های تهران درماه مبارک رمضان از همیشه زنده‌تر است. خیلی‌ها تازه بعد از افطار از خانه بیرون می‌زنند برای گردش و تفریح و به همین دلیل هم اغلب مکان‌های فرهنگی و تفریحی تا پاسی از شب برقرار است. علاوه بر رستوران‌ها، کافه‌ها و سینماها، شاید بد نباشد در این شب‌ها سری هم به موزه‌ها بزنید و یادی از گذشتگان کنید. بله، ما هم مثل شما می‌دانیم که موزه‌ها معمولا در ساعات مشخصی از روز امکان بازدید دارند، اما درماه رمضان به همت سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، ۳مرکز منتخب یعنی باغ موزه هنر ایرانی، باغ موزه قصر و موزه هنرهای دینی امام‌علی(ع) از ساعت ۱۸ تا یک نیمه شب باز است و علاقه‌مندان می‌توانند از این موزه‌ها بازدید کنند. اگر تا به حال گذرتان به این مکان‌های فرهنگی نیفتاده باید توضیح بدهیم که باغ موزه هنر ایرانی با نمایشگاهی که در آن دایر است، به اضافه مجموعه باغ و مجسمه‌ها و البته ماکت‌های بسیار زیبایی از آثار باستانی و جاذبه‌های گردشگری کشور مانند گنبدقابوس، هشت بهشت، عمارت چهلستون، عمارت شمس‌العماره، پل تاریخی سی‌وسه پل، کاروانسرای مهیار، باغ فین کاشان، نقش رستم، برج آزادی تهران، برج میلاد تهران، مجموعه جهانی قره‌کلیسا و مقبره دانیال نبی یکی از آن جاهایی است که با یک‌بار دیدنش سر ذوق می‌آیید. ضمن اینکه از هوای خوب و طبیعت باغ هم بهره می‌برید. باغ موزه قصر هم با موزه مارکوف و زندان سیاسی و همچنین نگارخانه و نمایشگاهی که در آنجا دایر است می‌تواند نظرتان را جلب کند و مطمئنا، شنیدن قصه بوستانی که به زندان تبدیل و سپس به‌عنوان یکی از مشهورترین موزه‌های تهران شناخته شد، می‌تواند بسیار جذاب باشد. در نهایت هم موزه هنرهای دینی امام‌علی(ع) با ۲نمایشگاه «بهار خیالی‌نگاری» شامل نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای و آثار معرق استاد آتش‌بنده، این شب‌ها حسابی سرگرم‌تان می‌کند.

اول آخر

حاشیه مراسم روخوانی قرآن کریم در خانه موزه شهید مدرس/عکس: آرشیده شاهنگی

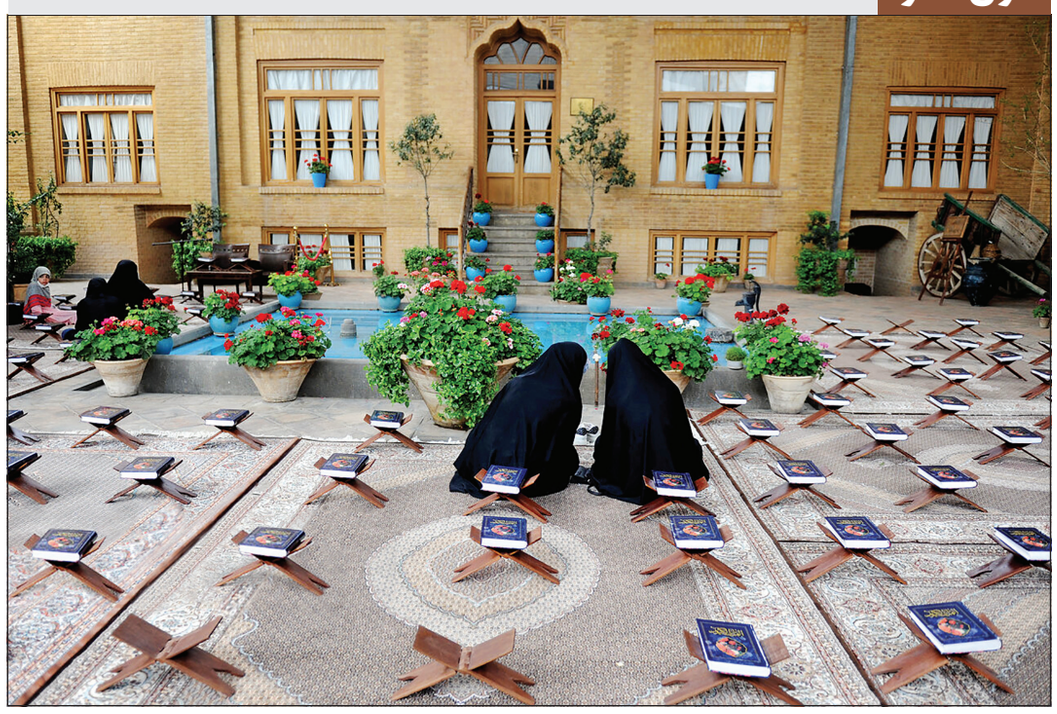

تقویم/سالمرگ

صدای سرشار

حسین سرشار را خیلی‌ها به‌عنوان بازیگر سینما و تلویزیون در خاطر دارند و خیلی‌ها به‌عنوان خواننده و موسیقیدان، آن هم خواننده‌ای که صدای تِنوراش همه را مبهوت خود می‌کرد. اما او جدای از همه اینها از پیشگامان دوبله ایران بود و این هنرمندی او را تمام می‌کرد. شاید زمانی که به بیماری آلزایمر مبتلا شد، برای بسیاری باورنکردنی بود و حتی غیرقابل تصور. بیماری‌ای که خیلی زود، او را از پا درآورد و خاطره مرگ غمگنانه‌اش را در ذهن‌ها جا گذاشت.
سرشار در ایتالیا تحصیل کرد و صدایش را پرورش داد. با اینکه آثار موسیقی زیادی از او به جای نمانده، اما هنوز صدایش در ذهن بسیاری از مردم ماندگار است. سرشار بازیگر توانایی هم بود. از مهم‌ترین فیلم‌هایی که در آنها به ایفای نقش پرداخت، می‌توان به اجاره‌نشین‌ها (داریوش مهرجویی) وای ایران (ناصر تقوایی) اشاره کرد که علت انتخاب او در هر دو فیلم، صدای منحصر به فردش بود. متأسفانه از صدای درخشان سرشار، آثار زیادی ضبط نشده است. «ای ایران» تنها دارای ۲ بند شعر است، با این حال مثل یک تم مشهور، دستمایه بسیاری از هنرمندان بوده است.
سرشار و مرتضی حنانه از دوستان قدیم هم بودند که در طول دوران تحصیل خود در ایتالیا به دوبله فیلم‌های ایتالیایی می‌پرداختند و از این راه امرار معاش می‌کردند. استاد حسین دهلوی در مورد استفاده از صدای سرشار در قطعه‌ای به نام «فروغ عشق» می‌گوید: «زنده‌یاد حسین سرشار ازجمله کسانی بود که آواز و بیان کلماتش خیلی خوب بود. ایشان در کار اپرا بود و به‌خاطر همین یک مقدار لهجه اپرایی داشت، ولی این هم خودش یک نوع صداست.» ۲۲فروردین ۱۳۷۴ سالروز مرگ این هنرمند بزرگ است.

فرهنگ و زندگی

دارالعلم شیعه؛ یک‌سده پس از تأسیس

امیررضا محمدی

حوزه علمیه مقدسه و معظّمه قم را بدون شک یکی از مبادی مهم تحولات مختلف یک‌صدسال اخیر ایران می‌توان نامید که زاییده قرن پیشین و زاینده بزرگ‌ترین چهره‌ها و اتفاقات تأثیرگذار در جامعه آینده خویش است.
سابقه علمی و فرهنگی شهر قم به سده دوم هجری بازمی‌گردد اما در این میان دوره صفویه را می‌توان با آمدوشدهای دانش‌ورزان آن دوره مبنا قرار داد. اما این روند تا اواخر دوره قاجار رو به فراموشی گذاشت تا جایی که مدارس معتبر و با سابقه‌ای چون فیضیه و دارالشفاء به محل کسب‌وکار اصناف و حتی جایی برای اطراق کاروانیان و بیتوته گدایان و دراویش بدل شده بود تا اینکه با همت آیت‌الله میرزا محمد فیض قمی در سال ۱۲۹۷ این مدارس احیا و حیات علمی تازه‌ای به قم بخشیده شد.
اما با تدبیر آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی و همراهی و واسطه ۴تن از علمای قم بنا شد تا برای سامان دادن به اوضاع مدارس و طلاب از آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که در سلطان‌آباد (اراک) به رتق و فتق مدارس آن دیار می‌پرداخت، دعوت کنند تا قم را آبرو بخشد.
بدین‌سان حاج‌شیخ در سال ۱۳۰۰ در ۶۴ سالگی به قم آمد و «حاج‌شیخ مؤسس» لقب گرفت. او سال‌های متمادی به جِد و جهد در حوزه‌های علمیه نجف، کربلا و سامرا نزد بزرگانی چون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و سیدیزدی تحصیل کرده و به جایگاهی رسیده بود که مرجعیت شیعه به او پیشنهاد شد اما شیخ اقامت در ایران را وظیفه خود می‌دانست و از «قرارگرفتن ایرانیان در مسیر تباهی و انحطاط فکری» نگران بود. او در این سال‌ها تجربیات فراوانی از نحوه اداره مدارس علمیه پیدا کرده بود و به همین‌خاطر حوزه اراک را متحول کرد و با این پیشینه به همراه تعدادی از شاگردان مستعد خود به قم آمد. این حُسن‌شهرت و سابقه نیک سبب شد تا همزمان با تأسیس حوزه علمیه قم در سوم فروردین ۱۳۰۱، استقبال بی‌نظیری از سوی طلاب و علما اتفاق افتاد به‌طوری که در این مدت تا رحلت شیخ در سال ۱۳۱۵، عدد طلاب از ۷۰ نفر به هزار تن رسید گرچه این عدد پس از خفقان رضاخانی کاهش یافت؛ همچنین موجب هجرت موقت و بعضاً دائم استادان فقه و اصول از شهرهای ایران به قم شد. زعمای بزرگ نجف، آیات عظام میرزای نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی هم در استقبال از این واقعه مبارک مدتی در قم مستقر شدند که احمدشاه جوان هم پس از اینکه یک‌بار برای تبریک تأسیس آمده بود، این‌بار برای خوش‌آمدگویی به علمای نجف به قم آمد. رضاخان هم برای پیشبرد اهداف خود در سال ۱۳۰۳ به قم سفری داشت که با بی‌میلی علما و شخص شیخ مواجه شد. اما شاید نخستین تحرک سیاسی حوزه قم را مهاجرت علمای اصفهان به قم به رهبری حاج‌آقا نورالله اصفهانی در اعتراض به نظام سربازگیری اجباری برشمرد. با آنکه آیت الله حائری نسبت به تحولات سیاسی حتی در خلال مشروطه اظهار نظر نمی‌کرد اما در قضیه کشف حجاب به مخالفت جدی پرداخت. حاج‌شیخ مؤسس تحول تازه‌ای در شیوه اداره مدارس و تقسیم شهریه میان طلاب پیش گرفت و در آموزش فقه و دروس جانبی حوزه هم تدابیری اتخاذ کرد و نظامی جدیدی از آموزش علوم دینی را بنیان گذاشت که پس از او نیز این راه ادامه پیدا کرد. ۴۰سال پس از رحلت شیخ، شاگرد خاصه‌اش، امام خمینی(ره) در جایگاه اثرگذارترین مرجع قم، نخبگان حوزه را با خود همراه کرده و سرانجام با پیشتازی مردم، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند. این تحول عظیم با محوریت حوزه علمیه قم، غایت راهی بود که شیخ‌عبدالکریم پس از صدها سال تلاش و جان‌فرسایی فقها، علما و محدثان ایرانی شیعه در مشهد، اصفهان، تهران، قم، شیراز و تبریز محقق کرده بود، که اکنون بدل به قطب و مرکز ثقل علوم دینی شیعیان جهان شده است.

قصه شهر

کاش بهتر از این بشویم

سیدمحمد حسین هاشمی

ولی بیایید و از من کمترین بپذیرید که ما کلاً مردم جالبی هستیم. اینکه دارم می‌گویم امیدوارم به کسی بر نخورد و کسی را آزار ندهد و داستانی نشود و خلاصه گلاویز نشویم با هم. دارم می‌گویم شاید کمی به این فکر کنیم که می‌شود بهتر از اینها هم بود. می‌شود بیشتر از اینها به حال خودمان توجه کنیم. می‌شود از خودمان شروع کنیم اصلاً. می‌شود یک‌سری کارهایی که خارج از دایره معرفت و اخلاق شهروندی است را انجام ندهیم. می‌شود بهتر باشیم. اینها اصلاً از آن جمله‌هایی نیست که روانشناس‌ها و مشاوران می‌گویند یا آنهایی که بالای سن می‌روند و کلی از شما پول می‌گیرند تا چیزهایی را بگویند که سر و ته ندارد. اینها یک‌سری واقعیت ممکن است که ما خیلی عجیب آنها را فراموش کرده‌ایم؛ خیلی عجیب. نمونه‌اش را می‌خواهید؟ رفتارمان در رانندگی؛ ماسک نزدنمان توی اتوبوس و مترو. اصلاً این کلیشه‌ها را بی‌خیال. همین چند روز قبل، در حال قدم‌زدن توی خیابان ولیعصر بودم که یک آقای جوان، یک لیوان کاغذی را پرت کرد توی جوی آب. با خودم کلی کلنجار رفتم که تذکر بدهم یا ندهم - حتماً شما هم قبول دارید که توی این اوضاع و احوال، ماجراهای اینطوری بیشتر از اینکه ختم به خیر بشود، ختم به شر می‌شود-نمی‌دانم چرا با وجود اینکه می‌دانستم ممکن است ماجرا، به قول بعضی دوستان «داستان‌دار» بشود، رفتم سراغش و خیلی آرام گفتم: «رفیق! دقیقاً از کنار سطل زباله رد شدی‌ها، کاشکی توی جوب نمی‌نداختی» به شرافتم و به ادب‌تان قسم که همین را گفتم و نه بیشتر و نه کمتر. پاسخی که شنیدم اما این بود: «شما فضولی؟!» سرم را پایین انداختم، معذرت خواستم و رفتم سوار اتوبوس بی‌آرتی شدم که درست روی صندلی جلویی‌ام مردی نشسته بود بدون ماسک. نمی‌دانم چرا منی که همین چند لحظه پیش آنطور سرخورده شده بودم، از کیفم یک ماسک درآوردم و دادم به این یکی بزرگوار و گفتم «دوست عزیز به‌نظر می‌رسه که ماسکتون رو فراموش کردید. خدمت شما» با یک اخمی که انگار ماهیت وجودی‌اش را زیر سؤال برده‌ام، برگشت و گفت: «فراموش نکردم. نمی‌زنم. شما می‌دونی این ماسک چقدر بده؟ می‌دونی دی‌اکسید کربن رو وارد بدنت می‌کنه. اینا همش بازیه بابا. من نه ماسک می‌زنم نه واکسن نه هیچ مزخرف دیگه‌ای» و من دوباره مات و مبهوت داشتم با او و به آدم‌های دیگری که توی اتوبوس بودند و لام تا کام حرف نزدند نگاه می‌کردم و لال شده بودم از اینکه آنقدر بی‌تفاوت شده‌ایم؛ آنقدر پرخاشگر و آنقدر شاکی از همه‌چیز و همه کس و به‌دلیل همین شکایت داریم همه‌چیز را سر همدیگر می‌شکنیم. اینها را نوشتم تا شاید اینجا دلیلی باشد برای یادآوری اینکه ما مردم، اگر نه همه، ولی خب غالبمان، تغییر کردیم. خیلی هم تغییر کردیم و ای کاش یکی پیدا شود که راهی بیاورد برای اینکه حالمان با خودمان، با اطرافیانمان، با مردم و با زندگی بهتر باشد. همین.

رمضان

ادعُونی أَستَجِبْ لَکُم

دعای روز نهم ماه مبارک رمضان

بسم‌الله الرحمن الرحیم
اللهمّ اجْعَلْ لی فیهِ نصیباً من رَحْمَتِک الواسِعَه واهْدِنی فیهِ لِبراهینِک السّاطِعَه وخُذْ بناصیتی الی مَرْضاتِک الجامِعَه بِمَحَبّتِکَ یا أَمَلَ الْمُشْتاقین.

به نام خداوند بخشنده مهربان
خدایا قرار بده برایم در آن بهره‌ای از رحمت فراوانت و راهنمایی‌ام کن در آن به برهان و راه‌های درخشانت و بگیر عنانم به‌سوی رضایت همه جانبه‌ات به دوستی خود ای آرزوی مشتاقان.

باشگاه نویسندگان

دوشنبه

در شهر پیران

ابراهیم افشار
روزنامه‌نگار

۱ «شوکر، اسپری فلفل، ماهواره»... «شوکر، اسپری فلفل، ماهواره...» آنقدر بغل گوشم داد زدند که کفری شدم. توی پیاده‌روهای پیرانشهر. هفته دوم تعطیلات عید. شوکر شوکر شوکر... پدرم درآمد. دیگر برگشتم تو دهان‌شان بزنم. کجای من پیرمرد به شوکر می‌خورد که نمی‌گذارید یک دل سیر مغازه‌ها را نگاه کنم؟ «شوکر... اسپری فلفل... ماهواره.» گفت: «پس چکار کنیم. بیکاریم. از اینهمه توریست، یکی شوکر نمی‌خواهد؟»

۲ توی پیرانشهر می‌چرخیدم و نگاه می‌کردم به آن همه رنگ. آن همه سبز ساقه‌نرگسی. آن همه ارغوانی. آن همه گلبهی که از سقف مغازه‌ها آویزان بود. گفته بودند اینجا پاک‌ترین و سالم‌ترین هوای ایران را دارد. همچنین کمترین نرخ بیکاری را در سطح استان. «شوکر... ماهواره... جنس قاچاق». گوشم را بردند تو پیاده‌روها. دیگر داشت بهم برمی‌خورد. من شوکر می‌خواهم چکار؟ آمده‌ام رنگ ببینم. آن همه سبز ساقه‌نرگسی. آن همه ارغوانی. آن همه گلبهی. شهری که گرانیت‌هایش غیر از ایتالیا از همه جهان سرتر است می‌خواهد به من شوکر قالب کند. شهری با قدمت ۸ هزارساله و بخشی از تمدن مانا.

۳ لنگر انداخته‌ام توی مغازه‌های استوک. از شیر آدمیزاد تا جان مرغ پیدا می‌شود. تنها فرقش با بقیه شهرها این است که همه‌چیز را وزنی می‌فروشند؛ شلوار. دامن. کفش. کلاه. فروشنده یک ترازوی طلافروشی گذاشته جلویش. حتی مقوای لای شلوار جین را وزنی حساب می‌کند. یک شلوار ک H and M برمی‌دارم که نمی‌دانم توی سواحل ماداگاسکار بپوشم بسیار زیباست اما برای من کاربردی نیست. فقط مقوای آکبندی‌اش را که وزن می‌کند می‌شود ۲۷هزارتومان. کاش می‌شد روی شلوارم بپوشم راه بروم اما به محض اینکه پا می‌گذارم بیرون باز جوان‌هایی هستند که زیر گوشم پچ‌پچ می‌کنند: «شوکر، اسپری فلفل، ماهواره...»

۴ آنقدر توی گوشم داد زدند شوکر شوکر شوکر که یادم رفت بروم توی مام خلیل و دلارآباد و بازارچه مرزی تمرچین بچرخم. آنقدر شوکر شوکر شوکر زیر گوشم داد زدند که یادم رفت بروم سنگ‌های افسانه‌ای خورنج را ببینم. کارد بخورد شکمم که یادم رفت «کاردوپلو» و «پیره زال» (شوربا و پنیر) بخورم. آنقدر زیر گوشم شوکر شوکر گفتند که یادم رفت کنار رودخانه «زاب» عکس یادگاری بگیرم. فروشنده مهربان استوک گفت: زاب خوراک افسردگانی مثل شماهاست که فقط بروی آرامش بگیری. گفت که برای مداوای دپرسی‌ات برو آنجا یک ساعت بنشین برگرد ببین حالت چقدر خوش‌خوشان می‌شود از هوایش و زیبایی ابرهایش. زاب همان جایی است که ابومسلم خراسانی کت خلیفه اموی را روی سرش کشیده است. آمده بودم در پیرانشهر که شهر پیران است بچرخم. به یاد «پیران» یل که پهلوانِ بزرگ تورانیان در شاهنامه است. به یاد سپهسالار عقل‌گرای خُتن. منادی صلح با ایرانیان. رنگ‌ها دیوانه می‌کنند. آن همه سبز ساقه‌نرگسی. آن همه ارغوانی. آن همه گلبهی که از سقف مغازه‌ها آویزان است.

۵ آنقدر زیر گوشم شوکر شوکر کردند که ظهر وقتی همه مغازه‌ها تعطیل بود بساط فلاسک دوقلوی چایی و لیوان و قندان و لیموترش‌هایم را چیدم روی پله‌های یک مغازه در کنار خیابان و به کل یادم رفت که بعد از نوشیدن چایی، برشان دارم. رفتم باز توی خیابان‌ها چرخیدم و ۳۴ساعت بعد که برگشتم سمت ماشین، دیدم بساط چایی‌ام همچنان روی پله‌های یک فروشگاه مانده و همچون یتیمان دارد به من نگاه می‌کند. فروشنده مغازه بغل‌دستی گفت: «آقا ببینم اون فلاسک و بساط چایی، مال شماها نیست»؟ گفتم «یعنی من آنقدر بی‌عقل و فراست هستم که فلاسک چایی‌ام را دقیقه‌ای از خودم دور کنم؟» باورم نمی‌شد. بساط عزیز چایی‌ام آنجا ۳۴ساعت کنار خیابانی شلوغ، بی‌صاحب افتاده بود و کسی چپ نگاهش نکرده بود. پیرانشهر شهر پیران است؛ شهری بی‌دزد. لبریز از رنگ. سبز ساقه‌نرگسی. ارغوانی. گلبهی. پارچه‌هایی که از سقف مغازه‌ها آویزان است و روزی تن‌پوش دختران شهر خواهد شد. درحالی که فلاسک چایی‌ام را بغل کرده‌ام بی‌شوکر، پیرانشهر را به سمت دریاچه ارومیه برمی‌گردم. بی‌دلیل نیست که من عمری عاشق کردهای مُکریان بوده‌ام.

بوک مارک

گاوخونی

جعفر مدرس صادقی

پدرم می‌فهمید و می‌گفت: «تو دیگه اون پسر سابق نیستی.» چندبار این را گفت، با حسرت زیادی هم. انگار با این حرف می‌خواست بگوید دیگه این شهر اون شهر سابق نیست، این مغازه اون مغازه سابق نیست، این زندگی اون زندگی سابق نیست. این مردم، این هوا، این درخت‌ها، این خیابان‌ها، این کوچه‌ها - هیچ‌چیز مثل سابق نیست - حتی محله‌هایی که دست نخورده.

دیالوگ

آرایش غلیظ

سعید نعمت‌الله

خلاصه طلاق دردناکه دیگه... اولش می‌خواستم یه جشن طلاق بگیرم، مثل چندتا از دوستام، ولی نکردم. البته طلاق من منطقا کار درستی بود، ولی تنهایی بعدش آنقدر به آدم فشار میاره که فکر می‌کنی اشتباه کردی جدا شدی، ولی بعد می‌فهمی اشتباه از ازدواجه اشتباه بوده، نه از طلاقی که گرفتی....